

نمونه ترجمه

• گزیده‌ای از مکبث، ویلیام شکسپیر

ترجمه داریوش آشوری

**Macbeth** by W. Shakespeare

**ACT I.**

**Scene I.**

Thunder and lightning. Enter three Witches.

1 Witch. When shall we three meet again  
In thunder, lightning, or in rain?

2 Witch. When the hurly-burly's done,  
When the battle's lost and won.

3 Witch. That will be ere the set of sun.

1 Witch. Where the place?

2 Witch. Upon the heath.

3 Witch. There to meet with Macbeth.

1 Witch. I come, Graymalkin!

2 Witch. Paddock calls.

3 Witch. Anon.

All. Fair is foul, and foul is fair:  
Hover through the fog and filthy air.

[Exeunt.]

**Scene II.**

-A Camp. Enter King Duncan, Malcolm, Donal-bain ,  
Lenox, with Attendants, meeting a bleeding Captain .

Dun. What bloody man is that? He can report,  
As seemeth by his plight, of the revolt  
The newest state.

Mal. This is the sergeant  
Who, like a good and hardy soldier, fought  
'Gainst my captivity. — Hail, brave friend!  
Say to the king the knowledge of the broil,  
As thou didst leave it.

### مکبث

#### پرده یکم

#### مجلس یکم

(تُنْدَر و آذرخش. سه خواهر جادو وارد می‌شوند.)  
جادوی یکم: کدامین گاه دیگر بار خواهد بودمان دیدار  
به تندر کوب و رخس انداز و باران بار؟  
جادوی دوم: بدان هنگام کاین آشوب بنشیند  
شکست آید یکی را دیگری روی ظفر بیند  
جادوی سوم: و پیش از آن که خورشید از افق دامن فروچیند.  
جادوی یکم: به کدامین بود-باشستان؟  
جادوی دوم: به خارستان.  
جادوی سوم: برای دیدن مکبث.  
جادوی یکم: صدای گریه خاکستری برخاست.  
جادوی دوم: آواز وزغ آمد.  
جادوی سوم: رسیدم، های!  
همگی: چه زشت است زیبا، چه زیباست زشتی.  
بگردیم در میغ - دود پلشتی.  
(در مه پنهان می‌شوند.)

#### مجلس دوم

(یک اردوگاه. شاه دانکن، ملکم، دانلین، لناکس وارد می‌شوند. همراهان به دنبالشان. افسری خون‌آلود را می‌بینند.)  
دانکن: این مرد خون‌آلوده کیست؟ از حال زارش پیداست که می‌تواند آخرین خبرهای شورش را به ما برساند.  
ملکم: این همان سرکرده خوب و پایداریست که مردانه جنگید و نگذاشت مرا اسیر کنند.  
درو، دوست دلیر! با پادشاه بگوی که در میدان نبرد چه‌ها دیده‌ای تا آن‌گاه که از آن بدر آمده‌ای.

Cap. Doubtful it stood;  
As two spent swimmers, that do cling together  
And choke their art. The merciless Macdonwald —  
(Worthy to be a rebel, for to that  
The multiplying villainies of nature  
Do swarm upon him) — from the western isles  
Of Kerns and Gallowglasses is supplied;  
And Fortune, on his damned quarrel smiling,  
Show'd like a rebel's whore: but all's too weak;  
For brave Macbeth (well he deserves that name),  
Disdaining Fortune, with his brandish'd steel,  
Which smok'd with bloody execution,  
Like valour's minion, carv'd out his passage  
Till he fac'd the slave;  
Which ne'er shook hands, nor bade farewell to him,  
Till he unseam'd him from the nave to th' chaps,  
And fix'd his head upon our battlements.  
Dun. O valiant cousin! worthy gentleman!  
Cap. As whence the sun 'gins his reflection,  
Shipwrecking storms and direful thunders break,  
So from that spring, whence comfort seem'd to come,  
Discomfort swells. Mark, King of Scotland, mark:  
No sooner justice had, with valour arm'd,  
Compell'd these skipping Kernes to trust their heels,  
But the Norway lord, surveying vantage,  
With furbish'd arms, and new supplies of men,  
Began a fresh assault.  
Dun. Dismay'd not this  
Our captains, Macbeth and Banquo?

سرهنگ: بازار کارزار آشفته بود. دو حریف شناگران نفس بریده‌ای را می‌مانستند که به هم درآویزند و کاری از پیش نبرند. مک دانولد سنگدل - که شرارت‌های طبع در وجودش می‌جوشند و او را سزاوارِ یاغیگری می‌کنند - از جزایر غربی پیادگان سبک‌اسلحه و سواران سنگین سلاح آورده بود و بخت، روسپی‌وار، در آغوش آن شورش بر ستیزه‌جویی نامیمون‌اش خوش لبخنده می‌زد. اما این‌ها همه را چه از دست برآید آنجا که مکبث دلیر، و به‌راستی سزاوار این نام، خنده‌زنان بر بخت، با تیغ آخته خون‌فشان، چونان دست‌پروردِ خداوند جنگاوری، صفِ دشمن را بشکند تا با آن بنده سیاه‌رو رویارو شود و بی‌درود و بدرود تیغ در وی نهد و از ناف تا چانه از هم بدرد و سرش را بر کنگره باروی ما نشانَد.

دانکن: درود بر تو عموزاده دل‌اور، جوانمردِ ارجمند!

سرهنگ: از آن سو که خورشید سر بر می‌کُند، تندبادهای کشتی‌شکن و تُندرهای ترسناک سربرمی‌آورند. چنان‌که گویی از آن چشمه جان‌آسا طوفان بلا می‌خیزد. بدان، ای پادشاه اسکاتلند، بدان که داد به دست دلیری سر آن داشت که این پیادگان تیزپا را از میدان براند که پادشاهِ نروژ فرصت یافت تا با سلاح‌های تازه و مردانی تازه‌نفس تاخت‌وتازی دیگر آغازد.

دانکن: این کار سرداران ما مکبث و بَنکو را نهراساند؟

Cap. Yes;  
As sparrows eagles, or the hare the lion.  
If I say sooth, I must report they were  
As cannons overcharg'd with double cracks;  
So they  
doubly redoubled strokes upon the foe:  
Except they meant to bathe in reeking wounds,  
Or memorize another Golgotha,  
I cannot tell —  
But I am faint, my gashes cry for help.  
Dun. So well thy words become thee, as thy wounds;  
They smack of honour both. — Go get him surgeons.  
[Exit Captain, attended.  
Enter ROSSE AND ANGUS.  
Who comes here ?  
Mal. The worthy Thane of Rosse .  
Len. What a haste looks through his eyes! So should  
he look  
That seems to speak things strange .  
Rosse. God save the King !  
Dun. Whence cam'st thou, worthy Thane ?  
Rosse. From Fife, great King ;  
Where the Norwegian banners flout the sky ,  
And fan our people cold. Norway himself ,  
With terrible numbers ,  
Assisted by that most disloyal traitor ,  
The Thane of Cawdor, began a dismal conflict ;  
Till that Bellona's bridegroom, lapp'd in proof ,  
Confronted him with self-comparisons ,  
Point against point, rebellious arm 'gainst arm ,  
Curbing his lavish spirit: and, to conclude ,  
The victory fell on us - ;  
Dun. Great happiness!

سرهنگ: چرا، چون هراسی که گنجشک در دل شاهین افکند و خرگوش در دل شیر. به راستی بایدم گفت که ایشان آتشباری را می‌مانستند با دوچندان بار که هر بار بر دشمن آتشی بارند چارچندان. نمی‌دانم چه گونه بگویم که چه می‌کردند. گویا می‌خواستند در دریای زخم‌های خون‌فشان غوطه زنند یا قتلگاه جُلجَتای<sup>۱</sup> دیگری به یادگار گذارند. اما مرا دیگر جان در بدن نیست. زخم‌هایم به فریادخواهی دهان گشوده‌اند.

دانکن: گفتارت همچنان برازنده توست که زخم‌هایت. و در هردو نشان شرف هست. پیش زخم‌بند بیریدش. (او را بیرون می‌برند.)

کی ست که می‌آید؟

(راس و آنگوس وارد می‌شوند.)

ملکم: سپهسالار ارجمند، راس.

لناکس: از نگاهش چه شتابی می‌بارد! آن کس را که از چیزهای شگفت سخن‌ها باشد چنین نگاهی می‌باید.

راس: شهریار در پناه خدا باد!

دانکن: از کجا می‌آیی، سپهسالار ارجمند!

راس: شاه بزرگ، از فایف (Fife)، آنجا که پرچم‌های نروژی سر به آسمان سوده‌اند و بادی سرد بر روی مردم ما می‌زنند. آنجا شاه نروژ، به تن خویش، با سپاهی گران، به دست یاری آن نابکارترین خیانتکار، سپهسالار کودور (Cawdor)، جنگی سهمگین آغازیده بود که هم‌آورد وی، مکبث، همسر بلونا (Bellona)، [ماده-ایزد جنگاوری]، جوشن آزموده بر تن، رویاروی با وی در آویخت، تیغ در تیغ و بازوی تیغ‌زن در بازو، تا سر سرکش‌اش را به بند آورد و، سرانجام، پیروزی از آن ما شد.

دانکن: خوش است!

---

<sup>۱</sup> تپه‌ای در نزدیکی اورشلیم که، بنا به روایت، قتلگاه مسیح بوده است.

Rosse. That now  
Sweno, the Norways' King, craves composition ;  
Nor would we deign him burial of his men  
Till he disbursed at Saint Colme's Inch  
Ten thousand dollars to our general use .  
Dun. No more that Thane of Cawdor shall deceive  
Our bosom interest: -go pronounce his present death ,  
And with his former title greet Macbeth .  
Rosse. I'll see it done .  
Dun. What he hath lost, noble Macbeth hath won .

[Exeunt.]

راس: چنان پیروزی‌ای که اکنون پادشاهِ نروژ از ما دریوزه صلح دارد و تا ده هزار تالان به خزانه ما نپرداخت وی را رخصت به خاک سپردن کشتگان‌ش در جزیره سنت کلم ( Saint Colm ) ندادیم.

دانکن: این سپهسالارِ کودور دیگر دل ما را نتواند فریفت. بروید و فرمانِ مرگِ بی‌امانش را آوازه دهید و مکبث را به لقبی که وی را بود درود گوید.  
راس: گوش به فرمانم.  
دانکن: آنچه او باخت مکبثِ بزرگوار بُرد.

\*\*\*\*\*